

### دغدغه همیشگی مراسم محرم

کنار مادر، خواهر بزرگ تر شهید نشسته است. خاطرات حمیده خانم فقط به برداشتن محدود نمی ماند و پای سبک و سیاق تربیتی پدر و مادرش را به میان می کشد. او از سال های قبل از تولد مجید این طور تعریف می کند: مرحوم پدرم مقید بود در دهه اول محرم روضه برپا کند. روز عاشورا یک میز کوچک جلودر خانه می گذاشت و شیر توزیع می کرد. بچه ها و نوه ها هم از همان سال های کودکی کنار بزرگ ترهای ایستادند و سهمی در این نذر داشتند تا سقایی را یاد بگیرند. کم کم این نذری به خیابان آخوند خراسانی، مقابل قنادی پدرم (قنادی پارس)، آمد. خواهر شهید معتقد است کار جوانان برای مراسم فقط به چند شب محرم محدود نمی شود و تا کید می کند: این بچه ها همه سال دغدغه این مراسم را دارند. برنامه ریزی می کنند، جلسه می گذارند و برای سال بعد فکر می کنند. حضور در هیئت بر رفتار و منش جوانان هم تأثیر می گذارد. اما وقتی صحبت به خود شهید می رسد، لحنش رنگ دیگری پیدا می کند. از برادری می گوید که باهوش، مهربان و مسئولیت پذیر بود: «مجدید بچه خیلی خوبی بود. با استعداد بود. گاهی با خودم فکر می کنم از همه ما زنگ تر بود و انگار بهتر از ما می دانست باید چه مسیری را انتخاب کند.»

حمیده خانم به روزهایی اشاره می کند که مجید تصمیم گرفته بود راهی جبهه شود. با وجود علاقه و اصرارش، تا زمانی که رضایت پدر را نگرفت، قدمی برنداشت.



### مهربانی مجید و اشک های مادر

معصومه ملازاده، مادر شهید مجید ثانوی، آرام روی یکی از صندلی ها نشسته است. هر سال با برپایی این مراسم، یاد فرزندش را مرور می کند. وقتی نام مجید را می آورد، صدایش آرام تر می شود و بغضی که سال ها با او همراه است، در کلماتش خودنمایی می کند. خاطرات او بیشتر از آنکه به روزهای جنگ گره خورده باشد، به روزهای زندگی فرزندش برمی گردد: به روزهایی که هنوز نوجوانی بیش نبود. مادر شهید می گوید: مجید خیلی مهربان بود. احترام پدر و مادر را نگه می داشت و همیشه حواسش به پدرش بود. اگر بین تفریح با دوستانش و کمک به پدرش، حق انتخاب داشت، همیشه کمک به پدر را انتخاب می کرد. حرف هایش کوتاه است، اما در همان چند جمله، تصویری روشن از پسری ترسیم می کند که پیش از آنکه شهید شود، فرزندی مهربان برای خانواده اش بود.

مع عزاداران  
های می گیرد.  
به زحمت  
د.  
و

### زنجیره ای از دوستی و عشق به اهل بیت (ع)

سید سعید حسینی، بین خادمان، مشغول هماهنگی کارهاست. او حدود ۱۰ سال پیش از طریق دوستان هیئت اش با این مجموعه آشنا شد و حالا یکی از اعضای ثابت این گروه به شمار می رود. حسینی می گوید که نخستین بار برای کمک در بخش پذیرایی آمده بود. اما همان حضور کوتاه، مسیرش را تغییر داد و سال به سال بیشتر درگیر کار در این هیئت شد و مسئولیت های بیشتری گرفت. سید سعید ادامه می دهد: اینجا حالتی زنجیروار دارد؛ هرکسی که می آید، دوست یا آشنای دیگری را هم با خودش می آورد. این چرخه همچنان ادامه دارد. حسینی یکی از اتفاقات مهم زندگی اش را به همین خیمه گره می زند: سفر کر بلا در سال ۱۳۹۷. سفری که به گفته خودش، آرزویش بوده است و آن را از برکت همین مجالس به دست آورده است.



خانه ما از اینجا فاصله زیادی دارد و این اولین باری است که این مراسم را می بینم. هم چای خوردیم و هم از فضای معنوی آن استفاده کردیم. روضه خوانی شان طولانی نبود و صدای بلندگوها هم آزاردهنده نیست.

در میان جمعیت، پیرمردی نشسته است. علی اصغر فخلعی، ساکن محله سجاد، به خاطر نوه اش به این مجلس آمده است. او تعریف می کند: نوه ام اینجا خادم است و به خاطر او با این مراسم آشنا شده ام. بیشتر شب ها که می آید، من هم همراهش می آیم. ما از هفتاد سال قبل عشق امام حسین (ع) را در سینه داریم. اما تسلی امروز با دنیای متفاوتی روبه رو هستند. این برنامه ها کمک می کند بچه ها در مسیر درستی قرار بگیرند.

خانمی روی صندلی نشسته و اشک روی صورتش جاری است. بهجت کمال الدین از آن دسته همسایگانی است که حضور این خیمه را بخشی از شب های محرم خود می داند. با بغضی که در صدایش پدید است، می گوید: روضه و مداحی در فامیل ما زیاد برگزار می شود، اما اینجا برایم فرق دارد. اینکه در فضای باز برگزار می شود راهم دوست دارم. برای همین از زمان کرونا به اینجا می آیم. وقتی محرم نزدیک می شود، خوشحالم که دوباره برپا می شود. اما وقتی

### دلتنگی برای روزهای محرم

ردیف های عقب در کنجی از فضای مجلس، خانمی روی صندلی نشسته است و با مداحی که در فضا پخش می شود، آرام آرام زمزمه می کند. فاطمه ایزدی حدود هشت سال است که در این مراسم شرکت می کند. خانه اش به محل برگزاری نزدیک است و سعی می کند هر شب خودش را پیش از آغاز زیارت عاشورا به مجلس برساند. او می گوید: سعی می کنم ساعت ۸ اینجا باشم تا به قرآنت زیارت عاشورا گوش کنم. چیزی که این مراسم را برایم متفاوت کرده، زمان مناسب آن است. برنامه هایشان طولانی نمی شود و حدود ساعت ۹ تمام است. بعد از آن هر که دوست دارد در اینجا می نشیند و تا ساعت ۲ با مداحی را گوش می کند. سادگی و بی ریایی، مهم ترین ویژگی این هیئت است. وقتی دهه تمام می شود و هیئت می رود، دلم می گیرد. کمی آن طرف تر، خانواده ای که برای خرید به این محدوده آمده اند، روی صندلی های خالی نشسته اند. رضا عباسی یک سینی کوچک چای با چهار استکان در دستش گرفته است تا برای خانواده اش ببرد. او درباره نخستین تجربه حضورش در این خیمه می گوید:

دهه تمام می شود، دلم می گیرد. از اینجا که رد می شوم و می بینم چراغ ها خاموش است و محوطه خالی، حس عجیبی دارم. فقط دلخوشم به اینکه سال بعد دوباره برمی گردند و اگر عمری باشد، باز هم در این مراسم شرکت می کنم.